

امکان و مطلوبیت علم دینی در گفتمان سنت‌گرایی نصر

محمد رضا خاکی قراملکی*

چکیده

پژوهش حاضر به بازخوانی تفکر سنت‌گرایی حسین نصر می‌پردازد، گفتمان سنت‌گرایی با تکیه بر سنت قدسی و حکمت خالده و عقل شهودی، احیای علم قدسی را دنبال می‌کند و از این مجرا، احیای علم دینی را مورد توجه قرار می‌دهد. درحقیقت ضرورت بازگشت به سنت علمی و میراث حکمی گذشته را با بیان وجه سلبی، با اذعان به بحران‌های معرفتی و اخلاقی و زیست‌محیطی علوم مدرن و عدم کارآمدی مطلوب آن، وی را به نگرش انتقادی به علوم و عقلانیت مدرن وا می‌دارد. وی برای خروج از این وضعیت، در وجه ایجابی تولید علم دینی را با بازگشت به علم قدسی گذشته ممکن و مطلوب می‌داند. ویژگی‌های علم قدسی مورد نظر وی عبارت‌اند، عدم انفکاک بُعد متافیزیکی از بُعد فیزیکی، نگاه طولی به سلسله‌مراتب هستی، نمادگرایی، زبان علوم سستی، عدم نگرش سودانگاران. درحقیقت بازگشت به سنت، دعوت به تجهیز به سنت علمی گذشته، و رهایی از سلطه غرب و مصون ماندن از هجوم امواج تکنولوژی و ساختارهای اجتماعی و علوم مدرن است. البته این نحوه دفاع از سنت علمی نوعی دفاع انفعالی است که عملاً قدرت مقابله هوشمندانه و از موضع قدرت را در مصاف با علوم مدرن را سلب می‌کند و نوعی دعوت به انزواست تا با غرب مواجهه‌ای صورت نگیرد.

کلیدواژه‌ها: علم مدرن، علم مقدس، عقلانیت مدرن، سنت، حکمت خالده، سنت‌گرایی.

۱. مقدمه

بررسی نظریه‌های اجتماعی و تمدنی اندیشمندان و جریان روشن‌فکری دینی، مثل مسئله تولید علم دینی، موضوع درخور توجه و مستلزم بحث مستقل و کافی در این رابطه است، تا روشن شود که اندیشمندان اسلامی کدام خلأ اجتماعی و تمدنی موجود را مورد توجه خود

* دانش‌آموخته مرکز تخصصی کلام، عضو هیئت علمی فرهنگستان علوم اسلامی، Mrkhaki54@gmail.com
تاریخ دریافت: ۱۳۹۶/۰۱/۱۵، تاریخ پذیرش: ۱۳۹۶/۰۳/۲

قرار داده‌اند، آیا در حل مسئله‌ها و خلأهای کمک شایانی می‌کند یا نه؟ دغدغه علم دینی در برابر هجوم ساختارشکنانه علوم مدرن موجب شده، اندیشمندان بر این اذعان داشته باشند که ساختار علوم و معرفت‌های بشری، به فرهنگ و نظام ارزشی خاص تعلق و وابستگی دارند. با تبیین رسوخ و نفوذ فرهنگ ارزشی و جهت حاکم بر علم و معرفت مدرن، می‌توان جایگاه مسئله علم دینی را درک کرد. با پژوهش و مطالعه در آثار حسین نصر، و تحلیل و توصیف مبانی نظری و متافیزیکی و ارزشی حاکم بر ساختار علم و روند و فرایند تولید آن توسط وی، ما را به این اصل رهنمون می‌کند که علوم مدرن در مسیر پیدایش و تکامل خود از منطق و بستر فرهنگی و جهت خاصی تبعیت کرده و گران‌بار از هویت ارزشی و فرهنگی خود است و لذا سکولار هستند و با جهت‌گیری خاص، منتهی به تولید ابزار و تکنولوژی متناسب با خود گشته است. یعنی دغدغه بازگشت به علم قدسی در عصر حاضر، بیان‌گر این است که علوم مدرن موجود در نسبت و تناسب با نیازها و خلأ و چشم‌اندازهای کلان تمدن اسلامی ترسیم نشده است و نمی‌توان تحقق انتظارات جدید و معاصر را از پارادایم و سنت فلسفی و علمی گذشته توقع داشت. لذا نه تحمیل انتظارات امروزی بر علوم گذشته درست است و نه میراث گذشته برای گره‌گشایی از چالش و معضلات فکری معاصر کافی و وافی است. از این‌روی نصر به موازات عالم مدرن با طرح بازگشت و احیای علم قدسی به‌دنبال ایجاد محیطی برای حیات سنت‌های گذشته است. هرچند مدرنیته را موردنقد جدی قرار می‌دهد، ظاهراً اجتناب‌ناپذیری مدرنیته مانع از رویکرد حذفی و نقد ویران‌گر است.

۲. ضرورت و امکان علم دینی

به اعتقاد بعضی از تحلیل‌گران ریشه اصلی آسیب‌ها و کاستی‌هایی که امروزه انقلاب اسلامی را با معضل و شبهه ناکارآمدی مواجه می‌کند، به مشکل اساسی، یعنی فقر نرم‌افزارها و الگوهای دینی جهت اداره نظام باز می‌گردد. به همین روی تولید علم دینی را در جهت فائق آمدن بر این معضل پیش‌نهاد می‌کنند. اما برخی مثل حسین نصر ضرورت علم دینی را در مقیاس تمدنی مورد توجه قرار می‌دهد، یعنی مدل‌ها و الگوهای غربی مبتنی بر ارزش‌های دنیاپرستی و لذت‌جویی مادی از طریق نفوذ در معادلات کارشناسی و فناوری‌ها، بر پیکره نظام ارزش‌های اسلامی رخنه می‌کند و به تعارض بنیادی بین فرهنگ دنیوی و فرهنگ دینی می‌انجامد. بحران هویت و خطر استحاله فرهنگ اسلامی را می‌توان محوری‌ترین چالش‌ها عنوان کرد، همین امر منحصر به جهان اسلام نبوده، بلکه به بحرانی

جهانی و بشری مبدل شده است که نه فقط اندیشمندان اسلامی، بلکه بسیاری از اندیشمندان و فلاسفه معاصر (نیمه اول قرن بیستم) را به تکاپو واداشته تا بار دیگر، مسئله علم و دین را طرح کنند (باربور ۱۳۸۴: ۱۵۹). از این رو ضرورت احیای تمدن اسلامی عموماً و بازگشت بشریت به حقیقت قدسی و رهایی از بحران‌ها خصوصاً در نگاه نصر اهمیت و نقش اساسی دارد. وی با طرح بحران‌های دنیای مدرن، ایده احیای میراث علمی و تمدنی گذشته را مورد تأکید قرار می‌دهد. با توجه به بیان فوق، احیای علم قدسی، یک ضرورت بشری و جهانی است. وی می‌نویسد: «عطش عمیق به علم مقدس، فلسفه طبیعت و یک جهان‌بینی کلی که بتواند جهت تازه‌ای که به خود علوم نوین بدهند وجود دارد و دقیقاً در این نقطه حیاتی است که فرهنگ‌های سستی‌ای که هنوز زنده‌اند، می‌توانند با فراهم آوردن جهان‌بینی جامع‌تری که در آن می‌توان به ماهیت و اهداف علوم نوین پی‌برد و حتی در پاره‌ای موارد با دادن حیات جدیدی آن‌ها را به عناصری در عالم دانش و تجربه دیگری دگرگون کرد، نقش اساسی در تبدیل این علوم ایفا کنند» (نصر ۱۳۷۹: ۱۵۹).

البته علم مورد توجه وی احیای علم قدسی از متن حکمت و سنت گذشته است که لزوماً به همان معنای علم دینی نیست که در بین اندیشمندان معاصر مطرح است و در حقیقت علم قدسی مورد نظر وی اعم از علم دینی است که ریشه در وحی دارد. علم قدسی وی می‌تواند ریشه در حکمت خالده یا ریشه در دین یا سنت قدسی گذشته داشته باشد و این گونه نیست که علم قدسی وی از متن دین و حیانی با روش فقهاتی استخراج شود.

۳. بحران‌ها و چالش‌های علوم مدرن از نگاه دکتر نصر

اساساً نقادی مدرنیته از منظر سنت‌گرایی و به‌ویژه از نگاه نصر، صرفاً ناشی از مشاهده داده‌ها و پدیده‌ها یا تشخیص علائم بیماری نیست، بلکه براساس مطالعه علل و عواملی است که باعث بیماری‌اند، اساساً سنت مخالف مدرنیسم است، زیرا مقدماتی که مدرنیسم بر آن مبتنی است، یعنی جهان‌بینی کلی و مبانی آن تماماً اشتباه و کاذب هست. سنت از این واقعیت غافل نیست که پاره‌ای از ارکان دستگاه فلسفی معاصر شاید درست و بعضی از نهادهای مدرن شاید ویژگی‌های مثبت و درستی داشته باشند. در واقع شرّ و کذب کامل وجود ندارد، زیرا هر شکلی از وجود متضمن عنصر آن حقیقت و خیر است که در خلوصشان متعلق به مبدأ کل عالم‌اند. لذا هر خیری که در جهان جدید جلوه کند تصادفی است و نه ذاتی، می‌توان گفت که عوالم سستی ذاتاً خوب و تصادفاً بد و جهان جدید ذاتاً بد و تصادفاً خوب

است. بنابراین، سنت مخالف مدرنیسم است، بر آن است که جهان جدید را بمیراند، تا جهان متعادل را بیافریند، هدف او ویران کردن جنبه‌های مثبت نیست، بلکه زدودن آن رگه‌های جهالتی است که توهم را واقعیت، منفی را مثبت، و کاذب را صادق جلوه می‌دهد. سنت دو چیز را از هم متمایز می‌کند، سنت می‌خواهد مدرنیسم را ویران کند نه انسان معاصر را تا انسان را از راهی که پایانی ندارد، باز دارد (نصر ۱۳۸۰: ۷۳-۷۴، ۱۷۱-۱۷۳).

۱.۳ چالش‌ها و بحران‌های معرفت‌شناختی علوم مدرن

به‌باور نصر معرفت‌شناختی حس‌گرا و تجربه‌باور علم مدرن، که بر افق فکری انسان غربی در عصر جدید سیطره یافته است، در ارجاع و تحویل (تقلیل) واقعیت صرفاً به جهانی که به تجربه حواس ظاهری درمی‌آید، موفق شده است. از این‌رو معنا و حوزه واقعیت را محدود کرده و مفهوم «واقعیت» را به منزله مقوله‌ای درخور خداوند از میان برداشته است. پی‌آمد این دگرگونی در خود معنای واقعیت امر فاجعه‌آمیز است، چراکه وقتی که خداوند و واقعیت تمام ساحت‌های معنوی وجود، به مقوله انتزاعی و سرانجام به امور غیرواقعی ارجاع و تحویل برده می‌شود. انسان متجدد، دستش از دو منبع معرفت مابعدالطبیعی، یعنی وحی و تعقل بریده‌شده و نیز از تجربه معنوی درونی، که تحقق ملموس و عینی مراتب بالاتر وجود است، محروم است (همان: ۳۱-۳۲).

۱.۱.۳ سطحی‌نگری و تک‌ساحتی‌بودن عقلانیت مدرن

بی‌شک ظهور علوم مدرن، بدون تحول در عقلانیت ممکن نبود، یعنی اساس و اصول عقلانیت جدید که ریشه در عقلانیت خود بنیاد فلسفی دارد، به متد جدید در پژوهش علمی انجامید. با تحول در متدولوژی، علم جدید ظهور می‌کند. در عقلانیت مدرن، نه تنها غایت و هدف قدسی در نظام معرفتی انسان کنار گذاشته شده، بلکه حجیت منابع معرفتی هم چون «وحی» و «آموزه‌های دین» نیز مورد تردید جدی واقع شده است. از این‌رو عقلانیت علمی خود را محصور به جنبه ناقص و سطحی واقعیت عالم مادی ساخته و به ناگزیر خداوند را به منزله حق به‌بوته فراموشی سپرده است (نصر ۱۳۷۹: ۳۲). بر این اساس، تلاش عقلانی انسان هیچ تناسبی و هماهنگی با هدف‌های مندرج در خلقت انسان و هستی ندارد. این امر عقلانیت و معرفت انسان را در دایره بسته‌ای قرار می‌دهد، که نمی‌تواند افق‌های فرادست و چشم‌اندازهای وسیع حیات و هستی عالم را ببیند و درک کند. از منظر سستی

کوشش ذهن وابسته به عقل جزئی از طریق نور خودش، برای کشف عقل کلی بی‌ثمر است. کوری و نایبایی ناشی از عقل جزئی نیست، بلکه ناشی از عقل جزئی بریده از عقل کلی است که می‌کوشد در کسب معرفت نقش کلی را بازی کند. چنین کوششی به تقدس‌زدایی از دانش و زندگی منجر می‌شود (نصر ۱۳۹۳: ۳۰۵-۳۰۶؛ گنون ۱۳۶۵: ۱۰۵).

۲.۱.۳ نسبت باوری و شکاکیت در عقلانیت علمی

علم مدرن در طول چند سده در یک محدوده معین ثابت نمانده و بلکه پی‌درپی در روش و کارآمدی خود دچار تغییر و تحول شده، و در جهت سکولار روند تکاملی خود را طی کرده است. این میزان از شتاب و سیالیت در علم جدید، تبعاً در جریان‌های فلسفی و سیاسی و اجتماعی و دینی نیز منعکس می‌شود، که می‌توان شاهد ظهور فلسفه‌های جدید و بینش‌های جدید در تمام زمینه‌ها بود. همین ویژگی سیالیت در واقع نوعی نسبت باوری و شکاکیت را در عصر مدرن نهادینه کرده است، زیرا انسان مدرن بر هیچ اصل یقینی و جزمی پای‌بند نیست (نصر ۱۳۷۹: ۱۵۸). دیگر یک نیروی الزام‌آور نگرش «علمی» به جهان وجود ندارد، که براساس آن ماده و کمیت بر جهان حاکم باشد. به گفته نصر، علی‌رغم تلاش‌هایی که در عالم غرب صورت گرفته، هیچ کیهان‌شناس واقعی وجود ندارد، زیرا هیچ جهان‌بینی کلانی که بتواند جایگاه انسان و هستی را تبیین کند به وجود نیامده است (نصر ۱۳۸۴: ۲۴۷؛ استیس ۱۳۷۷: ۳۷).

۳.۱.۳ معضل تحویل‌گرایی در علم مدرن

علم مدرن ذاتاً قابلیت فروکاهش علمی را در درون خود دارد و «تحویل‌گرایی (reductionism) ذاتی علم جدید است و با علم جدید و به‌ویژه با جهان‌بینی مروجانش تداوم می‌یابد. تحویل‌گرایی یکی از اصلی‌ترین موانعی است که انسان جدید را از شهود انعکاس سلسله‌مراتب وجود در آینه تجلی کیهان باز می‌دارد. مکتب تحویل‌گرایی در تعمیم‌سازی کاملاً غیرمنطقی علم و کشفیات آن اصل مکملی است، به نحوی که به منزله علم تحلیل ماهیت اشیا یا متافیزیک قلمداد می‌شود و علی‌رغم مخالفانش، نقش یک الهیات را بازی می‌کند (نصر ۱۳۸۰: ۱۷۸). طبیعی است با معیار قرار گرفتن علوم مدرن و اصالت آن، طبقه‌بندی موسوم علوم در سنت‌های دیگر به هم می‌خورد، و معیار صدق علمی متحول می‌شود. بعضی از علوم سنتی رایج در نظم طبقاتی در پایین‌ترین سطح قرار می‌گیرد (نصر ۱۳۷۵: ۲۷۴؛ نصر ۱۳۷۹: ۱۳، ۱۲۹).

۴.۱.۳ تخصص‌گرایی و جزئی‌نگری

علوم جدید با انقطاع ارتباط منطقی‌شان از فلسفه و دین و حاکمیت نگرش تخصص‌گرایی و جزئی‌نگری، خاستگاه کثرت در علوم گردیده است. اگرچه تخصص‌گرایی اصلی است که ابعاد عمیق یک موضوع را مورد توجه قرار دهد. این تخصص‌گرایی باعث تکثر معرفت‌های بشری گردیده است و امکان وحدت و تمرکز یافتن این معارف را مشکل کرده است و تخصصی کردن در واقع با شقه‌شقه کردن ابعاد و اجزای پدیده‌ها از یک‌دیگر و ندیدن نسبت‌های حاکم بر آن باعث گردید که علوم علی‌رغم عمق بخشی در جزء خود، فاقد نگرش کل‌گرا باشند. در حالی که علوم قدیم با دارا بودن یک نظام دینی و فلسفی، عملاً دارای پیوند منطقی با فلسفه و دین بوده و موجب وحدت فرهنگی و اجتماعی می‌گردند (نصر ۱۳۷۹: ۱۴۶-۱۴۷).

۲.۳ چالش‌ها و بحران‌های اخلاقی و معنایی در علم مدرن

۱.۲.۳ کار بست علم جدید و افول معیارهای اخلاقی

به اعتقاد «نصر» بحران‌های اخلاقی و معنوی علم مدرن منحصر به جامعه متجدد نیست، هر جامعه‌ای که علم جدید و تکنولوژی آن را به کار بسته و در ساختار اجتماعی خود نفوذ داده، به میزان نفوذ کردن آن، شاهد بحران‌های اخلاقی و معنوی آن است. وی تصریح می‌کند که خود علوم از هرگونه ادعایی نسبت به سرشت فرجامین واقعیت مبراً هستند و نمی‌تواند شالوده‌ای اساسی بر اخلاق هدف‌مند و کاربردی فراهم آورد، اما فضایی که حامیان علوم مدرن درست کرده‌اند و تفسیر مطلق‌گرایانه از علم جدید ارائه می‌کنند، با درک محدود خود از سطح مادی، می‌خواهند کلیدی برای ورود به اسرار عالم قدسی بگشایند، این ادعا نتیجه‌ای جز ایجاد فضایی از لادری‌گری و شکاکیت و تبعاً تباه کردن و بی‌معنا کردن آموزه‌های متافیزیکی و اخلاقی را در بر نداشت (همان: ۱۵۵-۱۵۶).

۲.۲.۳ علوم و عقلانیت سکولار و قدسیت‌زدایی از معنای حیات و نظام کیهانی

از چالش‌هایی علوم مدرن که نصر بر آن تأکید می‌کند فقدان غایت متعالی است. امروزه انسان مدرن در نتیجه از دست دادن امر قدسی، معنای حیات را گم کرده است، تاحدی که نمی‌داند راز تعقل چه اندازه معجزه‌آسا است. موهبت‌گران بهای عقل به آدمی اعطا شده تا «حقیقت‌گایی» را در مقام «موجود متعالی» و «موجود ازلی» دریابد (نصر ۱۳۸۰: ۶-۸). در دوره جدید عقل جزئی سکولار، که تنها ابزار شناخت است، ضرورتاً تأثیر خود را در تمامی

موضوع‌های مورد مطالعه بر جای می‌گذارد. تمام چیزها رفته‌رفته از امر قدسی تهی می‌شود و از آن فاصله می‌گیرند. با این ابزار محدود و سکولار فقط می‌توان سطح نازل جهان مادی را شناخت که امور قدسی هیچ نقشی در آن ندارند. بیرون‌کشیدن امر قدسی از جهانی که به‌سرعت با الگوی ذهنیت سکولار ساخته شده بود درحقیقت دنیوی‌سازی عالم کیهان تلقی می‌شود که این امر به این جهانی‌کردن عقل وابسته است (همان: ۹، ۴۹-۵۲).

۳.۲.۳ علم و فناوری و بحران‌های زیست‌محیطی

اینک علوم و تکنولوژی مدرن بحران زیست‌محیطی و بحران انرژی و اتمام سوخت فسیلی، اساس و بنیان زندگی را به مخاطره افکنده. این امر در بلندمدت نه‌تنها به جنگ و نزاع بر سر بقاء بر زندگی مادی خواهد انجامید، بلکه هیچ خلوتگاه و محیطی به دور از آلودگی زباله‌های هسته‌ای و ... وجود نخواهد داشت. فناوری جدید برای نخستین‌بار در تاریخ بشری تخریب محیط زیست را به مرحله‌ای رساند که هماهنگی کل نظام طبیعی را به خطر انداخته و امید هر راه حلی برای برون‌رفت از این وضعیت را از سوی دانشمندان به تردید انداخته است، مگر این‌که رشد علم و فناوری متوقف گردد. فناوری جدید که درواقع نتیجه کاربست علم جدید است، تفاوت عمیقی با ابزارهای که بشر درطول زیست تمدنی خود به کارگرفته دارد. به‌باور نصر این بحران‌های زیست‌محیطی را نمی‌توان صرفاً ناشی از کاربرد سوء این فناوری دانست و چنین نتیجه گرفت که به خود علم ربطی ندارد، بلکه همین بحران‌ها ناشی از کاربرد صلح‌آمیز بیش از حد و هدایت نشده علم و فناوری به اشکال مختلف است (نصر ۱۳۸۴: ۳۶۸-۳۶۹، ۴۴۷؛ نصر ۱۳۸۳: ۸-۹).

۴. بازگشت به علم و سنت قدسی راه‌کار برون‌رفت از بحران‌ها

تبیین بحران‌ها و چالش‌های متعدد علوم مدرن از منظر نصر بیان‌گر وجه سلبی رویکرد وی بود، توانست آسیب و خلأ اجتماعی ناشی از علوم و عقلانیت سکولار را نشان دهد و حالا پس از وجه سلبی می‌توان وجه اثباتی نظریه علم قدسی پرداخت. وی در این راستا ابتدا به تفاوت اساسی علم مدرن و علم سنی می‌پردازد.

۱.۴ تفاوت بنیادین علوم سنتی و علوم مدرن

«نصر» بر این باور است که در علوم سنتی امر مقدس در کانون قرار گرفته و در علوم جدید امر مقدس در حاشیه قرار گرفته است و از این‌رو دانشمندان و اندیشمندان غربی، علوم

اسلامی را ماده و موضوع تصرف خود قرار داده با ایجاد ترکیب و جهت جدید، صورت جدیدی به آن بخشیدند، و در نتیجه کارآمدی آن دچار تحول بنیادی شده است که هیچ سنخیتی با علم دینی و اسلامی نداشته و ندارد (نصر ۱۳۷۹: ۱۲۹؛ نصر ۱۳۷۵: ۲۷۴). البته نقد علم مدرن در رویکرد سنت‌گرایی، لزوماً به معنای نفی کلی همه علوم مدرن نیست. در واقع گسست علوم و عقلانیت مدرن از عقل کلی و متافیزیک قدسی و تحویل‌گرایی دو ضعف بنیادین علم محسوب می‌شوند که باعث ظهور و بروز بحران‌ها می‌شوند و الا با قطع نظر از این دو نقیصه و برطرف کردن آن و با تکیه بر معرفت قدسی می‌توان آن را پذیرفت (نصر ۱۳۸۰: ۱۷۲-۱۷۳).

۲.۴ مبانی سنت علمی در گفتمان سنت‌گرایی (احیای علوم سنتی)

۱.۲.۴ امکان و معناداری علم قدسی در پرتوی سنت قدسی و دین و حیانی

نصر پس از بیان فوق، بر بازگشت و اخذ علوم سنتی تأکید و تصریح دارد و راه نجات و رهایی بشر از بحران‌های مدرنیزم را احیای میراث و سنت علمی گذشته می‌داند، در این منظر عناصر تعیین‌کننده هویت علم قدسی حقیقت دین و سنت است که با بیان هویت و منزلت آن، ارتباط منطقی آن با علم و معرفت قدسی نیز روشن می‌شود. در نگاه وی کاربرد اصطلاح «سنت» (tradition) در تمدن غرب در آخرین مرحله تقدس‌زدایی از معرفت و عالم پیرامون رواج یافت و شکل‌گیری چشم‌انداز سنتی در حقیقت واکنشی بود از سوی امر قدسی به مرثیه نابودی انسان مدرنی که در جهان عاری از معنی گم شده بود. در واقع سنت به معنی حقایق و اصولی است که دارای منشأ الهی بوده و بر بشر و در واقع بر کل قلمرو کیهان وحی و الهام شده است که از طریق شخصیت‌های گوناگونی به صورت پیامبران و ... نمود یافته است و شامل اصولی است که آدمی را مطیع آسمان و طبعاً دین می‌سازد (نصر ۱۳۸۰: ۵۷-۵۸، ۶۲-۶۳؛ نصر ۱۳۷۵: ۱۱۶).

۲.۲.۴ معرفت قدسی و علم مقدس ابزار توسعه حضور امر قدسی در تمدن سنتی

با روشن شدن این نکته که احیا و بازگشت به امر قدسی در درون چهارچوب سنت امکان‌پذیر است و در بستر سنت، شهود و درک امر و حقیقت قدسی نیز بدون علم و معرفت قدسی امکان‌پذیر نیست، در نگاه نصر «sacra scientia» همان معرفت قدسی است که در مرکز دایره سنت قرار گرفته است و در قلب هر وحی قرار دارد. این معرفت قدسی نیز حاصل تأمل و تعمق عقل استدلالی انسان درباره محتوای الهام و تجربه روحانی نیست،

بلکه آنچه از طریق الهام حاصل می‌شود خود دارای سرشت عقلانی است، لذا یک معرفت قدسی است. درحقیقت این معرفت نهفته در این تجربه روحانی از منبع عقل کلی ناشی شده است و عقل کلی منبع تمام شهودها و اعطاکننده تمام معرفت ازلی است. عقل کلی، ابزار ادراک انسانی را یعنی عقل بالقوه را تعدیل می‌کند. البته این تحلیل به دنبال انکار کارکرد تحلیلی و استدلالی عقل نیست، بلکه خارج شدن و هدایت خرد به سطح ذهن، شرط لازم وجود آدمی است، چراکه انسان به منزله یک موجود خردمند خلق شده است و خرد استدلالی نیز که با ذهن یکی است فی نفسه امر مذموم و منفی نیست (نصر ۱۳۸۰: ۱۰۷، ۱۳۱). در نگرش سنت‌گرایان مصداق عینی این معرفت قدسی با توجه به مشخصاتی که گفته شد، همان حکمت خالده یا خرد جاودان است. حکمتی که در دل هر دین قرار گرفته است و نمی‌توان آن را از سنت ازلی و مبدأ کلی حیات بشری تفکیک کرد. حقیقتی که در اسلام با شهادت به وحدانیت خداوند لا اله الا الله، در اوپانیس‌ها «نه این و نه آن (netienti)» و در تائوئیسم با اصل حقیقت بی‌نام و در انجیل با عنوان «من آنم که هستم (I am what I am)» بیان شده است (نصر ۱۳۸۴: ۳۱).

۳.۴ ویژگی‌ها و شاخص‌های معرفت و علم قدسی

۱.۳.۴ فقدان انفکاک بُعد متافیزیکی از بُعد فیزیکی

علوم سنتی علمی هستند که در توصیف و تبیین‌های خود از انسان و هستی، بُعد متافیزیکی را از بعد فیزیکی آن جدا و متمایز نمی‌کنند. بلکه در نگرش کل‌گرایانه، هستی را با تمام ساحتش مورد مطالعه قرار می‌دهد (قائمی‌نیا ۱۳۸۵: ۴۵؛ اعوانی و دیگران ۱۳۷۷: ۳۱).

۲.۳.۴ نگاه طولی به سلسله‌مراتب هستی

علم سنتی پیش و نگرشش نسبت به سلسله‌مراتب هستی پیشی است که در آن عالم مادی نازل‌ترین بُعد واقعیت تلقی می‌گردد. به واسطه نمادها مراتبی از این ذات نامرئی بازنمایی می‌گردد. اساساً شکل‌گیری علوم سنتی در فضایی صورت می‌گیرد که با مراحل فراتر واقعیت دارای نسبت است، علم سنتی سلسله‌مراتب هستی و موجود را طولی تصور می‌کند. در آن عالم از یک مبدأ الهی آغاز می‌گردد و به پایین‌ترین ساحت عالم ختم می‌گردد (نصر ۱۳۹۳: ۳۴۰-۳۵۸).

۳.۳.۴ فقدان نگرش سودانگاران

در فضایی که علوم سنتی در آن شکل می‌گیرند، اساساً غایتشان سودجویانه نبوده، بلکه نیازهای مادی و معنوی انسان را در غایت آن توأمأً ملاحظه می‌کند.

هدف علوم سنتی هیچ‌گاه نه صرفاً سودجویانه، به‌معنای امروزی آن، و نه به‌خاطر علم فی‌نفسه بوده است. چون از آن‌جاکه در دیدگاه سنتی انسان کلیتی متشکل از جسم، نفس، روح تلقی می‌شود. همه علوم که در تمدن‌های سنتی نشو و نما یافته‌اند، نیازی خاص از این کلیت را برآورده ساخته‌اند و بنابراین با «هدف علم برای علم» به‌نحوی که از چنین مفهومی امروزه برداشت می‌شود، بسط نیافته‌اند (نصر ۱۳۷۹: ۱۷۲).

۴.۳.۴ نمادگرایی زبان علوم سنتی

هم‌چنین علوم سنتی زبانی را که در تصویر خود از عالم ارائه کرده زبان نمادگرایی بوده است، از ره‌گذر زبان نمادگرایی (symbolism) ساحت نازل واقعیت به سطوح فراتر از آن، مرتبط می‌شود. این زبان نمادی را در علوم هم‌چون کیهان‌شناسی، ریاضیات و حساب، و طب می‌توان دید. به‌باور نصر سمبولیسم صرف قرارداد بشری نیست، بلکه جنبه‌ای از واقعیت وجودشناختی اشیاست و مستقل از انسان وجود دارد. سمبول انکشاف مرتبه عالی‌تر از واقعیت در مرتبه پایین‌تری است که به‌واسطه آن می‌توان به قلمرو عالی‌تری رهنمون شد. درحقیقت فهم سمبول و نمادها با پذیرش ساختار سلسله‌مراتب کل عالم و اطوار متکثر وجود هم‌راه است (اعوانی و دیگران ۱۳۷۷: ۲۴۲-۲۴۴).

۵. مراحل تحقق علم دینی مطلوب از نگاه نصر

با روشن شدن ویژگی‌های مطلوب علم قدسی، حال بایستی دید در وضعیت موجود چگونه چنین علم قدسی احیا می‌شود و اساساً نحوه تعامل و مواجهه ما با علوم و تکنولوژی جدید چگونه باید باشد، نصر برای تحقق ایده مطلوب خود چنین فرایندی را به‌تصویر می‌کشد.

۱.۵ پایان دادن به نگرش پرستش‌گرایانه به علم

نخستین قدم ضروری پایان دادن به نگرش پرستش‌گرایانه نسبت به علم و فناوری جدید است. این نگرش متعبدانه به علم که برپایه سیانتیسم و تحویل‌گرایی استوار است، مانع از

تعقل آزاد و نقادی ضعف‌ها و آسیب‌های علوم مدرن است. درحقیقت علم‌پرستی را نه تنها در میان بعضی متجددان، بلکه در میان برخی از محافظه‌کارترین عناصر فقهی جامعه اسلامی می‌توان یافت (نصر ۱۳۷۷: ۴۸-۵۹).

۲.۵ استخراج مفهوم اسلامی طبیعت و علوم طبیعی از پارادایم سنت

دومین قدم این است که در چهارچوب سنت فکری اسلامی، با بررسی متون دینی آیات و روایات و کشف مجدد جهان‌بینی اسلامی، خصوصاً مفهوم اسلامی طبیعت و علوم طبیعی، که مستلزم بررسی عمیق فهم تاریخ علم اسلامی است که هر یک از علوم اسلامی در آینده باید خود را با آن پیوند دهد تا بتواند به شاخه تازه درختی تبدیل شود که در وحی اسلامی ریشه دارد، متأسفانه مسلمانان به اندازه دانش‌پژوهشان غربی در تحلیل عمیق ابعاد تاریخ اسلامی فعال نبوده‌اند و آن مقداری هم که فعال بوده‌اند متأثر از منابع غربی بوده است (حسینی و دیگران ۱۳۸۷: ۸۰).

۳.۵ نقد شالوده‌های نظری و فلسفی علوم پایه

دانشجویان تا عالی‌ترین سطح، علوم پایه را فراگیرند و شالوده‌های نظری و فلسفی آن را در بوته نقد قرار دهند. پس از آن به اسلامی کردن علوم در چهارچوب جهان‌بینی اسلامی بپردازند. نصر با تفکیک حقایق علوم مدرن از مبانی فلسفی‌شان تأکید دارد که می‌توان حقایق علمی جدید را در خدمت اهداف و معارف اسلامی قرار داد. اما بایستی محتوای فلسفی علوم را از آن منفک کرده و کنار گذاشت. البته از نگاه نصر نقد علوم مدرن، هیچ وقت به معنای طرد و عدم استفاده مطلق از علوم نبوده است. چراکه چنین توصیه‌ای در چنین برهه از تاریخ غیرممکن است. لذا توصیه می‌کند که بایستی دانشمندان علوم مدرن را با قطع نظر از سودمندی آن فراگیرند (نصر ۱۳۹۳: ۳۰۰).

۴.۵ احیای علوم سنتی در حیطة پزشکی و داروشناسی

باتوجه به تحقق مراحل قبلی، حال می‌توان در مرحله بعد احیای علوم سنتی را در هر زمان و مکان ممکن به‌خصوص در حیطة‌ای مانند پزشکی و داروشناسی و ... دنبال کرد. چنین اقدامی موجب اعتماد جامعه دینی به فرهنگ بومی خود گشته و تاحدی می‌تواند

ادعاهای انحصارطلبانه علم و فناوری جدید را برطرف سازد. درحقیقت با کنار گذاشتن دیده حقارت‌آمیز نسبت به علوم سنتی، هم‌چون طب سنتی که امروزه حتی در خود غرب در حال توسعه است و دارای طرف‌دار می‌توان به احیای علوم سنتی اسلامی امیدوار بود (حسینی و دیگران ۱۳۸۷: ۸۴).

۵.۵ تلفیق مجدد علم و اخلاق

مهم‌ترین اقدام برای ایجاد علم اسلامی واقعی تلفیق مجدد علم با اخلاق نه از طریق شخص دانشمند، بلکه به کمک ساختارهای نظری و شالوده‌های فلسفی علم است، که چنین پیوندی میان علم جدید و اخلاق وجود ندارد. اخلاق مسیحی در غرب نیز با جهان سنتی خود پیوند داشته نه با علم جدید. نتیجه بریده‌شدن این نسبت را در ظهور بحران‌های زیست‌محیطی می‌توان به وضوح دید. لذا لازم و ضروری است که کیهان‌شناسی با هنجارهای اخلاقی سازگار باشد، بر همین اساس نمی‌توان یک علم اصیل اسلامی به وجود آورد که از حیث فلسفی و جهان‌بینی با اخلاقیات اسلامی عجین نباشد، ولی فقط از طریق آن دسته کارورزان علم با اخلاقیات پیوند داشته باشد، که شاید شخصاً اخلاق‌گرا باشد و به هر حال مشغله‌های آنان با علم خلق شده توسط خود آنان بی‌ارتباط باشد.

۶. ارزیابی مدل و الگوی احیای علم قدسی

حال با روشن شدن شاخصه‌های مطلوب علم قدسی از منظر نصر و این‌که با چه فرایندی می‌توان به چنین علمی دست یافت، در بخش بعدی به نقد و بررسی مدل پیش‌نهادی وی نسبت به علم دینی می‌پردازیم.

۱.۶ فقدان متدولوژی و مکانیسم حضور مبانی متافیزیکی دین در علوم

نخستین پرسشی که بر این نظریه قابل طرح است و زمینه نقد را فراهم کند این است وی چه مکانیسمی و الگویی را برای حضور و رسوخ مبانی متافیزیکی قدسی در علوم ارائه می‌کند. اساساً تأثیر جهان‌بینی اسلامی در تدوین فلسفه طبیعت و علوم طبیعی، بدون تأسیس متدولوژی دینی چگونه امکان‌پذیر خواهد بود؟ در واقع نحوه گذر منطقی از فلسفه مورد تأیید ایشان (صدرایی) به فلسفه طبیعت و علوم مشخص نشده است. از سوی دیگر

تأکید ایشان بر حکمت خالده، که حکمت متعالیه در حوزه فلسفه اسلامی، مصداق مورد نظر و مطلوب ایشان است، یک دستگاه فلسفی ناظر بر تحلیل انتزاعی از «بودن» هستی است، این فلسفه در واقع واقعیت عام عالم را، چنان‌که هست تفسیر می‌کند، لذا حد و مبنای مفهومی وجود مفهوم عام و شاملی است که با الغای خصوصیت شخصیه از موجودات عالم به دست می‌آید. لذا با یک فرایند انتزاع و انطباق به نحو کلی، واقعیت عالم را تفسیر و آن را طبقه‌بندی می‌کند. ربط و نسبت مبنا و حد اولیه انتزاعی با موجودات عالم به صورت نگرش کلی‌نگری و جزئی‌نگری تمام می‌شود، نه با روش کل‌نگری و نظام‌مند دیدن عالم عینیت. لذا فرق اساسی بین تفکر کل‌نگرانه (سیستمی) با تفکر کلی‌نگرانه (انتزاعی) نسبت به توصیف و تفسیر عالم وجود دارد. در حقیقت، در تفکر کل‌نگرانه، تفسیر عالم معطوف به تصرف و تسخیر در عینیت می‌شود که مدعی پیش‌بینی، هدایت، و کنترل عالم عینیت بوده و خود را در این عرصه توان‌مند می‌بیند، چنان‌که در فلسفه مدرن از عصر دکارت به این سو شاهد آن هستیم. اما در تفکر کلی‌نگر، که ناظر بر تفسیر «بودن» عالم است، اساساً چنین ادعایی وجود ندارد یا اگر وجود دارد، منطقاً نمی‌تواند در این عرصه وارد شود. لذا براساس نگرش انتزاعی و غیرسیستمی، نمی‌توان مدل و الگوی کامل و مؤثری در تحول علوم ارائه کرد. با فقدان فلسفه ناظر بر تغییر و شدن، نمی‌توان از فلسفه علوم و علوم سخن گفت که به دنبال تصرفات عینی در عالم هستند. چراکه نگرش فلسفه انتزاعی به عالم واقع، به‌عنوان یک کل متغیر نیست، البته به این معنا نیست که بحثی فلسفی از حرکت و زمان نمی‌کند، چراکه در مبنای صدرایی، حرکت جوهری یک ایده عمیق فلسفی و یک اصل ابداعی مهم محسوب می‌شود. اما این تفسیر از حرکت جوهری مبتنی بر اصل علیت، عوامل و متغیرهای اصلی و فرعی حرکت و تغییر عالم را با ضرایب کمی بیان نمی‌کند.

۲.۶ فقدان نگرش تکاملی در الگوی بازگشت به سنت و بازیابی علوم سنتی

در رویکرد نصر بازگشت و بازیابی علوم سنتی، با همان ساختار و قالب گذشته که بر علوم سنتی حاکم بوده مورد تأکید قرار گرفته است، به همین میزان در دینی‌بودن علوم اکتفا می‌کند و آن را برای رهایی از بحران‌ها و چالش‌هایی که علوم جدید با خود به‌همراه دارد، مورد توصیه قرار می‌دهد. اما به نظر می‌رسد این نگرش یک نگاه «واپس‌گرایانه» است که درک و منظر «تکامل‌گرایانه» از علم سنتی را مورد توجه قرار نمی‌دهد. زیرا در توجه خود به علوم سنتی ساختارگراست، یعنی مدلی عینی برای تکامل‌بخشی و توسعه علوم سنتی و قدسی از

آن بافت و ترکیب قبلی‌اش ارائه نمی‌کند، تا کارآمدی عینی و عملی علوم سنتی را در جهت دینی کردن جامعه و توسعه تعبد را در مقیاس گسترده جامعه نشان دهد. به عبارتی نصر به تولید مجدد یا بازآفرینی و ترمیم و بالندگی علوم براساس اصول متافیزیکی دینی، تأکید جدی نمی‌کند. دعوت به احیا و بازگشت به علم و سنت گذشته، نوعی دعوت به انزوا و گوشه‌گیری در حوزه فرهنگ تخصصی و علمی و در انتها منفعل شدن در فرهنگ عمومی است، یعنی صرف رجوع و احیای علوم و میراث علمی تمدن گذشته، نسخه قابل قبول و مطلوبی برای خروج از این وضعیت بحرانی برای جوامع در حال گذار نیست و بلکه چنین بازگشتی به دلیل شرایط غلبه تمدنی تجدد و تکامل نیازها و ابزارها و مکانیزم‌های تأمین این نیازها و ازسوی دیگر رکود و انفعال و بعضاً تعطیلی برخی از علوم سنتی در این روند چند صدساله، عملاً میراث سنتی و علوم قدسی گذشته متناسب با سطح ارتقای نیازها و مسائل جدید تکامل نیافته است، لذا صرف قدسیت علوم و سنتی بودن آن دلیل بر کارآمدی ابدی و تاریخی نمی‌تواند باشد. لذا چنین بازگشتی و احیایی عملاً کارکردی قابل توجه در مصاف با غلبه علوم غرب نمی‌کند، چراکه علوم سنتی با سطح نیازهای اجتماعی ناظر بر جامعه بسیط و ساده گذشته تعریف شده، با علوم مدرن هماهنگی ندارد و عدم تکامل علوم سنتی گذشته با سطح نیازهای پیچیده اجتماعی موجود قدرت هم‌آوردی را از آن سلب کرده است.

البته نقد فوق ما به معنای بی‌ارزشی یا اهمیت نداشتن علوم سنتی گذشته نیست، بلکه اکتفاکردن و ماندن در همان سطح از رشد گذشته و عدم نگرش تکامل‌گرایانه امکان تفاهم و مقبولیت و علمیت علوم فوق را تحت الشعاع قرار می‌دهد. اساساً دغدغه هدایت و سرپرستی کل شئون بشری، یعنی ارائه مناسبات حیات دنیوی و اخروی توسط دین جامع و کامل اسلام، مقتضی است که علوم و تکنولوژی متناسب آن تولید شده باشد. تحقق چنین هدایت و سرپرستی‌ای مستلزم تحول و تکامل علوم و نظام کارشناسی است، لذا براساس این چشم‌انداز علت عدم تکامل علوم سنتی، هم‌راه با توسعه علوم مدرن، به دلیل ضعف‌ها و آسیب‌های روش‌شناختی و فلسفی و معرفتی است، در صورت احراز چنین ضعف‌هایی بایستی در مبانی فلسفی و معرفتی و روشی خود تجدیدنظر کرد.

۳.۶ فقدان سازوکار تسلط بر علوم پایه و اسلامی کردن علوم مدرن

«نصر» یکی دیگر از مراحل تحقق علم دینی را احاطه علمی دانشجویان بر علوم پایه و سپس نقد علوم فوق و اسلامی کردن آن می‌داند. به نظر می‌رسد چنین روندی برای فائق آمدن

بر علوم پایه غربی ساده‌انگارانه باشد. زیرا اسلامی‌سازی صرفاً با تسلط و نقد علوم پایه از سوی اساتید به‌سادگی محقق نمی‌شود، چه رسد به دانشجویان در سطح آموزشی، به‌عبارتی اگر اساتید و دانشجویان علوم پایه بر ناکارآمدی و بحران‌های علم راه پیدا کردند و خواستند از آن عبور کنند، سطوح گذر و نقد متفاوت خواهد بود، یعنی نقد و انتقادهای یا معطوف به پارادایم فلسفی حاکم بر علوم پایه است یا معطوف به متدولوژی حاکم بر آن علوم است یا اساساً نقدهای معطوف به سطح گزاره‌ها و قضایای علمی علوم پایه است. در این میان اگر نقد و انتقادهای معطوف به متدولوژی حاکم بر آن علوم نباشد، صرف اصلاح و تهذیب گزاره‌ها نمی‌تواند علوم را متصف به قید اسلامی کند.

لذا اگر نقدها مربوط به پارادایم فلسفی باشد، این سطح از نقدها اگرچه مشروعیت مبانی را زیر سؤال می‌برد، به تحول و گذر از آن علوم ختم نمی‌شود، مگر این‌که بر پارادایمی فلسفی معطوف به تغییر و تصرف در عالم به‌مثابه یک کل متغیر تکیه کند، که دستگاه فلسفی مقبول وی یعنی حکمت متعالیه، نیز (در بخشی از جهان اسلام به‌ویژه ایران اسلامی حاکم و مشهور و پذیرفته شده است) برای چنین هدفی تعریف نشده و اگر هم بخواهیم چنین غایتی را از آن مطالبه بکنیم، چنین ظرفیتی را ندارد، در این راستا اگر با بعضی از روشن‌فکران متجدد ایرانی همراه شویم، بایستی بگوییم دارای امتناع فلسفی و معرفتی در همراهی با تحول است. اگر تحول در علوم از مجری تحول در متدولوژی دنبال شود که به یک دستگاه فلسفی کاربردی متکی است، تحول در علوم پایه نیز میسر می‌شود و اگر نقدها در سطحی نازل صرفاً بر گزاره‌ها و قضایای علمی معطوف شود و به این سطح اکتفا شود، این میزان از نقد و بررسی مبدأ یک انقلاب علمی و فرهنگی در علوم نمی‌گردد. شاید بتوان گفت چنین انتقادهایی به رونق و بسط علوم سکولار می‌انجامد، بدون آن‌که تغییر بنیادی در آن صورت گرفته باشد.

۴.۶ فقدان توجه به ضرورت علم دینی از منظر خلأ ساختاری و نهادی

حسین نصر علی‌رغم این‌که بحران‌های زیست‌محیطی و اخلاقی و معرفتی را مبسوطاً بحث کرده‌اند، اما علوم مدرن پی‌آمدهای منفی دیگری داشته است، که نصر به آن‌ها توجه مبسوطی نکرده و این بحران‌ها نیز از پی‌آمدهای روش پوزیتویستی و غیرپوزیتویستی علم مدرن است. لذا جا داشت که نصر به بحران‌هایی که در زندگی و فرهنگی عمومی و اجتماعی که از قبل مدل‌ها و الگوهای اداره و مهندسی اجتماعی و بستر و نهادهای

اجتماعی مثل بانک و نظام آموزشی و پرورشی و ... ایجاد شده اشاره‌ای می‌کردند. در حالی که بحران‌هایی که از قبل به‌کارگیری مدل‌های اداره در حوزه اقتصاد و سیاست و فرهنگ پدید آمده کم‌تر از سایر بحران‌های زیست‌محیطی و علوم مدرن نیست، بلکه می‌توان گفت اعظم بحران‌های اجتماعی ناشی از به‌کارگیری مدل و الگوی مهندسی اجتماعی غربی است و از علوم مدرن ناشی شده است و به ضرر قاطع می‌توان گفت الگوها هماهنگ با فلسفه سکولاریستی و الحادی‌شان، که یک بستر پرورشی خاصی که داری جهت سکولاریستی است را رقم می‌زند و خواسته و ناخواسته در فرایندی پیچیده و تدریجی، آهنگ زندگی اجتماعی را آهنگ دنیاپرستی و تهییج به دنیا می‌کند و در نتیجه با آموزه دینی و نظام پرورشی مذهبی برخورد می‌کند. درحقیقت بخش اعظم هویت‌زدایی جوامع اسلامی مربوط به نوع نظام معیشتی و نظام زیستی است که از به‌کارگیری نظام‌ها و مکتب‌های اقتصادی و ساختارها مالی و پولی و نظام بانکی و سیاست‌گذاری پول از سوی بانک جهانی و نیز الگوی توسعه‌ای که از سوی کارشناسان سکولار و سرمایه‌داری، صندوق بین‌المللی پول و ... توصیه می‌شود، به وجود می‌آید.

۵.۶ مشخص نبودن ظرفیت آموزه‌های دین مورد نظر در تولید علم سنتی

این نگرش توجه دین به علم سنتی و به تعبیری علم مقدس را بر مبنای یک دین و آیین خاص و مشخص معطوف نکرده است. علم سنتی اگرچه بر بنیان‌های عام متافیزیکی و قدسی بنا شده، اما این عنوان علم سنتی بسیار عام و کلی است. از این رو ظرفیت و قابلیت آموزه‌های دینی و وحیانی که از خطاها و انحرافات بشری مصون مانده را در ایجاد علوم و معرفت‌های دینی به نحو خاص لحاظ نکرده و به آن تصریح ندارد. از این رو دینی هم‌چون اسلام که یک دین وحیانی و دارای کتاب و آیین جامعی است، طبعاً نمی‌تواند سهم و نقش آن را در ایجاد نظریه‌های علمی در حوزه انسان‌شناختی و هستی‌شناختی و جامعه‌شناسی و ... هم‌چون دیگر آیین‌ها و ادیان یک‌سان تلقی کرد. هرچند جوهر ادیان و مکاتب و آیین‌ها دارای اشتراک باشد، رسالت و قلمرو تعریف‌شده آن‌ها از حیث ابعاد اجتماعی و سیاسی دارای اختلاف و تفاوت اساسی است. در آیینی هم‌چون «بودا» که هرچند دارای یک علوم سنتی و قدسی است، اما موضوع و قلمرو هدایت و سرپرستی خود را در حوزه نظامات اجتماعی و دخالت حداکثری در زیست اجتماعی تعریف نکرده است. به عبارتی تأکید این نگرش بر بازگشت به علوم سنتی، با قطع نظر از دین و مکتب خاص، که به درک و بینشی تکثرگرایانه بر دین و علم دینی دلالت می‌کند.

۶.۶ نگرش حداقلی به دین؛ دین قلبی راز رهایی از بحران‌های انسان معاصر

در این نگرش اساساً ضرورت علم دینی به دلیل نیازمندی حکومت و نظام اسلامی به الگو و مدل اداره مورد توجه واقع نشده است، بلکه صرفاً به دلیل دغدغه‌ی وی به بحران‌های اخلاقی و هویتی و ارزشی که آحاد اجتماعی را در تمدن اسلامی در معرض خطر قرار داده است مورد توجه بوده است. گویی وی همانند یک مستشرق غربی از شکوه و عظمت و جایگاه تمدن اسلامی در هویت‌سازی و معنویت و اخلاق سخن می‌گوید، اما آیا این که احیای چنین تمدنی بدون تشکیل حکومت دینی و ساختارسازی و نهادسازی و نقش آن در مدیریت تولید علم امکان‌پذیر است یا نه نسبت به این سکوت می‌کند و چنین تلقی‌ای را ایجاد می‌کند که شاید وی خواسته ناخواسته با سکولاریسم یعنی جدایی دین از ساختار و نهادهای سیاسی و اجتماعی، در یک جمله با معضل جدایی و انقطاع دین و آموزه‌های دینی از الگوی مهندسی تمدن اسلامی مخالفتی و مشکلی ندارد. حتی در برخی از آثار متأخر وی مثل کتاب *قلب اسلام* رویکرد معنویت‌گرایانه و انقلابی در عالم قلب انسانی را مبدأ تحول می‌داند، نقطه ثقل همه اصلاح و رهایی از بحران‌ها و چالش‌های انسان مدرن، به اصلاح باطن و قلب انسان مبتنی می‌کند. به نحوی که اگر انسان را تهذیب کردیم، آرمان جامعه دینی و قدسی محقق می‌شود، اگرچه این سخن حق و درستی است که باطن و قلب انسان‌ها بایستی اصلاح شود، اما این مقدار برای تغییر و تحولات اجتماعی و تمدنی کافی نیست، بلکه بایستی در مقیاس کلان به تهذیب تمایلات و گرایش‌ها و عقلانیت اجتماعی موجود پرداخت و نیز به اصلاح ساختارها و نهادهای اجتماعی مدرن که الگو و مدل نظام معیشت و سبک زندگی سکولار را دامن می‌زند و عملاً و خواه و ناخواه یک سکولاریسم پنهان را در متن زندگی اجتماعی جامعه دین‌دارن نهادینه می‌کند، مورد توجه جدی قرار داد، لذا با تغییرات و تهذیب بستر پرورشی جامعه و اصلاح الگوی مهندسی اجتماعی می‌توان به احیای باطن و قلب نیز رسید، تأکید بر یک‌بعدی و غفلت از دیگری و عدم توجه به رابطه تقویمی و ترکیبی آندو نمی‌تواند ما را از دام سکولاریسم و بحران‌های اخلاقی و معنوی رهایی بخشد (نصر ۱۳۸۳: ۳۸۰).

۷.۶ فقدان نقد سیاست‌های حمایتی دولت‌های سرمایه‌داری از علوم و

فناوری‌های مخرب

در ادامه نقد پیشین این نقد را می‌توان افزود که اساساً تولید علوم مدرن و تکنولوژی‌های حجیم و جنگ‌افزارهای هستی در مقیاس وسیع، که از حمایت وسیع و تام دول

سرمایه‌داری برخوردار است، یعنی دولت‌های سرمایه‌داری با سرپرستی و مدیریت خود بر نظام تحقیقات و پژوهش هر روز بر دامنه این تحقیقات و تکنولوژی‌های مخرب افزوده می‌شود، لذا بایستی نصر بخشی از نقدهای موجود را به‌جای این‌که بر انگیزه‌ها معطوف می‌کردند، آن را به انگیزه‌های حاکم بر تحقیقات و مدیریت حاکم بر آن که با منافع کارت‌ها و کاست‌ها و شرکت‌های سرمایه‌داری غرب هم‌سو است حواله می‌کردند. لذا پرداختن به معلول‌ها بدون توجه به علل و عوامل آن، نقش دنیای غرب و حاکمان و استراتژیک‌های آن را در ایجاد چنین فضای و شرایط زیستی غیرقابل تحمل، پنهان می‌کند یا آن را توجیه می‌کند.

۸.۶ تحول در جهت‌گیری حاکم بر علم و ضرورت ارائه معرفت‌شناسی علم

در این نگاه، که دنبال تحول و انقلاب در علم است، اولاً، معنا و مفهوم علم در این نگاه روشن و مبین نیست، آیا علم به‌معنای رئالیستی و کشف تطابقی موردنظر است، آن هم به‌نحو رئالیسم خام یا اساساً به گونه دیگری علم را معنا کرده‌اند و اگر علم و معرفت به‌نحو رئالیسم خام باشد، اساساً امید هرگونه انقلابی در حوزه علم ممکن نیست. و اگر معنای دیگری از علم اراده کرده باشند، آن را مشخص نکرده‌اند. ثانیاً، با اعتقاد به ثبات و عدم تحول در معرفت‌های دینی عملاً کارآمدسازی و تکامل در علوم را منکر می‌شوند و اگر هم بر چنین تکاملی اذعان کنند، لابد یک تکامل کمی خواهد بود نه یک تکامل کیفی، درحالی‌که انقلاب علمی که در دنیای غرب رخ داده است بی‌شک یک تحول کیفی و بنیادی است که خود وی نیز به آن اشاره کرده‌اند. حال چگونه برای هم‌آوردی علمی جهان اسلام با جهان غرب می‌توان از ثبات و عدم تحول در علوم سخن گفت.

۹.۶ فقدان سازوکار پایان‌دادن به نگرش پرستش‌گرایانه

وی یکی از مراحل تحقق علم دینی را حذف نگرش پرستش‌گرایانه بیان کردند. اما توضیح ندادند که اگر بخواهیم بر این تمایلات افراطی و بت‌وارگی نسبت به علوم و تکنولوژی مدرن فائق آییم این امر چگونه امکان‌پذیر است؟ آیا به صرف توصیه‌های اخلاقی و دستوری چنین امری میسر می‌گردد؟ به‌رحال این نگرش پرستش‌گرایانه و تمایلات در بخشی از افراد حتی نخبگان جوامع در طول ۱۵۰ سال اخیر، به‌ویژه از عصر مشروطه به این سو، نهادینه شده است، این نیازمند یک سازوکار و یک راه‌برد بلندمدت فرهنگی و آموزشی است و

درعین حال در کوتاه‌مدت نیز بایستی از طریق ابزارها و رسانه‌های تصویری و هنری به تبیین ابعاد و حقایق حاکم بر شرایط موجود کرد. این می‌تواند با اثرگذاری وهله‌ای در تمایلات عمومی تأثیرگذار باشد. به‌هرحال، نصر برنامه و راه‌کاری بر این توصیه خود ارائه نکرده‌اند.

۱۰.۶ تجدیدنظر در بهره‌برداری از محیط زیست و چگونگی هماهنگی آن با فلسفه طبیعت

آیا تجدیدنظر انسان نسبت به نوع تغییر منظر و رویکردشان در نحوه بهره‌برداری از طبیعت با توصیه و دستور و رعایت کردن الزامات اخلاقی، برای برون‌رفت از این وضعیت و در چنین امر خطیری امکان‌پذیر است؟ به‌نظر می‌رسد می‌بایست دولت مردان و استراتژیست‌ها یک جامعه بر مکانیسم و راه‌کار آن به توافق برسند و صرف داشتن فلسفه طبیعت و آگاهی داشتن نیز برای تغییر رویکرد اجتماعی نسبت به محیط زیست کافی نیست. لذا با حرکت و رفتارهای فردی چنین مسائلی بحرانی قابل حل نیست، بایستی به یک حرکت اجتماعی سازمان‌یافته اندیشید.

۱۱.۶ توجه نکردن به خلأ و فقدان ریاضیات جای‌گزین در الگوی علم قدسی

از دیگر نقدها این است که وی یکی از نقاط ضعف علوم مدرن را کمیت‌گرایی و غلبه نگرش کمی و ریاضی به عالم می‌داند، اما در ارائه مدل و الگوی مطلوب از علم قدسی و احیای میراث علوم سنتی گذشته و حتی در توصیه به تأسیس فلسفه طبیعت بر مبنای حکمت خالده، جایگاه فلسفه کم و ریاضیات جای‌گزین و متناسب را روشن نمی‌کند. لذا بایستی برای رهایی از این آسیب علوم مدرن راه‌کار مناسبی ارائه می‌داد. درحقیقت عدم توجه وی بر بعد کمی و ریاضی تناسبات عالم طبیعت در فلسفه طبیعت، مورد پیش‌نهادی وی، یک خلأ اساسی است، چراکه بدون ریاضیات قدسی متناسب با فلسفه طبیعت و حکمت قدسی، امکان تغییر و تصرف در عالم، ممکن نیست (نصر ۱۳۸۴: ۱۷-۱۸).

۱۲.۶ فقدان امکان انفکاک شالوده‌های فلسفی علوم مدرن به صرف نقادی آنها

در راه‌کارهای پیش‌نهادی برای اسلامی کردن علوم تسلط علوم مدرن و نقد مبانی فلسفی‌شان و تسلط بر جهان‌بینی اسلامی برای اسلامی علوم مدرن توصیه شده بود. اما از سوی دیگر

وی در نقد تجدد بر این باور تأکید دارد که بحران‌زایی علوم نمی‌تواند صرفاً ناشی از سوء کاربرد آن‌ها باشد، بلکه به ساختار و ذات علوم برمی‌گردد، این دو نگرش به‌نظر می‌رسد نوعی پارادوکس است. درحقیقت جای نقد و پرسش است که اگر علوم مدرن که با رسوخ فلسفه‌شان در آن، منشأ بحران بوده آیا با نقادی مبانی فلسفی این مبانی به‌سهولت از علوم بحران‌ساز کنده و جدا می‌شود؟ و با خنثی‌سازی علوم از این مبانی سکولار و الحادی می‌توان به‌راحتی مبانی جهان‌بینی اسلامی را در آن وارد کرد؟ بعید به‌نظر می‌رسد که وی به این سادگی نسبت علم و مبانی متافیزیکی آن را یک رابطه مکانیکی تصور کند که به‌راحتی با اراده افراد می‌توان آن را برید و مبانی دیگری را به آن ضمیمه و الصاق کرد. حداقل از کسی که نگرش کل‌گرایانه را دنبال می‌کند و بر روابط پیچیده و ارگانیکی عالم اذعان می‌کند، نمی‌توان باور داشت که شالوده‌های فلسفی یک علم با نقد و لبه تیز انتقادی شدید به‌راحتی از آن جدا شود، چراکه این مبانی به بُعد علم مدرن تبدیل شده‌اند و لاینفک هستند. لذا نسبت‌دادن بحران به ذات علوم با این نحوه تحلیل سازگار است، اما بریدن مبانی از علوم با نقادی با این نگاه تفافت دارد.

۱۳.۶ عام‌بودن و موجه‌نبودن ملاک و مناط قدسیت علوم سنتی

از دیگر نقدهای مربوط به ملاک و میزان قدسیت و چگونگی احراز قدسیت آن است. نصر بایستی روشن کند که به چه دلیل علوم سنتی گذشته قدسی است؟ آیا به صرف این که در جوامع سنتی موردقبول بوده و به‌کار گرفته شده قدسی است یا اساساً چنین ملاک عام نمی‌تواند عامل قدسی‌بودن باشد، بلکه بایستی به متافیزیکی متعالی تکیه کند، در چنین فرضی، آیا شامل باورهای متافیزیکی غیرمادی در غیر ادیان نیز می‌شود یا نه؟ به‌نظر می‌رسد ملاک قدسیت علوم گذشته در نگاه نصر منحصر در ادیان و حیانی با متافیزیک متعالی نیست، بلکه شامل آیین و مسلک غیرمادی و معنوی باستانی گذشته نیز می‌شود. دراین‌صورت، به‌نظر می‌رسد این ملاک عام نمی‌تواند مشروعیت و حقانیت چنین علم قدسی‌ای را تأمین کند و ازسوی دیگر آیا هر علم و معرفتی که قدسی بود لزوماً به‌معنای دینی‌بودن آن نیز است؟ یا قدسی‌بودن اعم از دینی‌بودن است؟ نصر بایستی ازیک‌سو ملاک و شاخصی قدسیت علوم سنتی ارائه کند و ازسوی دیگر ملاک و متدی که موجب می‌شود ما این علوم را دینی و اسلامی بدانیم روشن کند. به‌نظر می‌رسد که وی قدسیت را در یک معنای فراگیر به‌کارگرفته و لزوماً نمی‌توان گفت این قدسیت همان چیزی است که دین ما

را به آن فرا می‌خواند، همان‌طور که نمی‌توان به‌سهولت گفت چنین علمی دینی نیز است. یعنی ملاک و مناط دینی بودن علوم نه می‌تواند به‌دلیل مسبوق به گذشته بودن آن‌ها در تمدن اسلامی باشد و نه به صرف قدسیت آن‌ها، بلکه برای احراز حجیت و اسلامیت علوم فوق از روش و متدهایی مثل به‌کارگیری روش اجتهادی در حوزه فقه استفاده شود که اندیشمندان دینی به‌کار می‌برند.

۷. نتیجه‌گیری

۱.۷ ضرورت رویکرد به مسئله علم دینی با یک نوع نگرش غرب‌شناختی عمیق تلازم دارد. لذا کسانی که اساساً ماهیت غرب را نمی‌توانند به‌خوبی تحلیل کنند و بحران‌های عمیق آن را به‌خوبی نمی‌شناسند عبور از تجدد برای آن‌ها موضوعیتی ندارد و در نتیجه مسئله علم دینی برای آن‌ها ضرورتی ندارد. لذا یک نگاه غرب‌شناختی عمیق بستر انتقادی به علوم و عقلانیت مدرن را فراهم می‌کند و ضرورت عبور از وضعیت گذار را با تولید و عرضه مدل و الگوی مهندسی تمدن دینی موجه می‌کند.

۲.۷ موضع و وضعیت ما نسبت به حضور و سلطه گفتمان تجدد و علوم و تکنولوژی و به‌تبع آن ظهور بحران‌های اجتماعی نبایستی موضع سکوت و بی‌تفاوتی باشد، چراکه اصل دین‌داری و زندگی دینی و تمدن دینی را در خطر سقوط و انحطاط قرار می‌دهد. لذا انزوا و فرار از مواجهه فعال نیز کارساز نیست.

۳.۷ خروج از انفعال و اخذ یک ایستار مقتدرانه به صرف احیای سنت گذشته و میراث علمی و تمدنی آن نمی‌تواند کارساز باشد، چراکه نظام علمی گذشته علی‌رغم جایگاه رفیع و کارآمدی تاریخی و اجتماعی خود به نیازها و خلائهای عصر خود پاسخ‌گو بوده نه به نیازهای همه دوره‌ها، لذا با ایجاد مسائل و موضوعات جدید و نیازهای جدید بایستی فراتر از چشم‌انداز احیای میراث علمی گذشته اندیشید. بی‌شک تا آن‌جایی که ظرفیت سنت علمی ما اقتضا می‌کند و اجازه می‌دهد، بایستی از آن بهره گرفت، ولی تحمیل نیازها و انتظارات برآمده از عصر جدید بر دوش علوم و دانش‌هایی که رسالت خود را به‌گونه‌ای دیگر تعریف کرده‌اند ما را به بن‌بست و خوش‌بینی افراطی سوق می‌دهد و مانع از تفکر و نواندیشی و تولید گمانه‌های علمی جدید می‌گردد.

۴.۷ راه عبور از تجدد و بحران‌های آن و دست‌یابی به تمدن با شکوه اسلامی برپایه مهندسی تمدن اسلامی امکان‌پذیر است و این مهندسی نیز بدون تولید علم دینی و یک تحول علمی محقق نخواهد شد. بی‌شک مقیاس این تحول علمی نیز شامل تحول در پارادایم فلسفی، متدولوژی علوم، و خود نظریه‌های علمی است.

کتاب‌نامه

- استیس (۱۳۷۷)، دین و نگرش نوین، ترجمه احمد رضا جلیلی، تهران: حکمت.
- اعوانی غلامرضا، محمود بینا مطلق، و مصطفی ملکیان (۱۳۷۷)، «سنت‌گرایی، در نظرخواهی از دانشوران (اقتراح)»، فصل‌نامه نقد و نظر، س ۴، ش ۳ و ۴.
- باربور، ایان (۱۳۷۴)، علم و دین، ترجمه بهاء‌الدین خرم‌شاهی، تهران: مرکز نشر دانشگاهی.
- حسنی، حمیدرضا و دیگران (۱۳۸۷)، علم دینی، دیده‌گاه‌ها و ملاحظات، قم: دفتر همکاری حوزه و دانشگاه.
- قائم‌نیا، علیرضا (۱۳۸۵)، «علم قدسی در حکمت خالده»، مجله ذهن، دوره ۷، ش ۲۶.
- کنت‌الدملو (۱۳۸۹)، سنت‌گرایی دین در پرتو فلسفه جاویدان، ترجمه رضا کورنگ بهشتی، تهران: حکمت.
- گنون، رنه (۱۳۶۵)، سیطره کمیت و علائم آخرالزمان، ترجمه علی محمد کاردان، تهران: مرکز نشر دانشگاهی.
- گنون، رنه (۱۳۷۲)، بحران دنیای متجدد، ترجمه ضیاء‌الدین دهشیری، تهران: امیرکبیر.
- نصر، حسین (۱۳۷۵)، جوان مسلمان و دنیای متجدد، ترجمه مرتضی اسعدی، تهران: طرح نو.
- نصر، حسین (۱۳۷۷)، «جهان‌بینی اسلامی و علم جدید»، مجله‌نامه فرهنگ.
- نصر، حسین (۱۳۷۹)، نیاز به علم مقدس، ترجمه حسن میان‌داری، قم: طه.
- نصر، حسین (۱۳۸۰)، معرفت و امر قدسی، ترجمه فرزاد حاجی میرزایی، تهران: فروزان.
- نصر، حسین (۱۳۸۳)، اسلام و تنگناهای انسان متجدد، ترجمه انشاءالله رحمتی، تهران: سهروردی.
- نصر، حسین (۱۳۸۳)، انسان و طبیعت، ترجمه عبدالرحیم گواهی، تهران: دفتر نشر فرهنگ اسلامی.
- نصر، حسین (۱۳۸۳)، قلب اسلام، ترجمه مصطفی شهرآیینی، تهران: نشر مرکز بین‌المللی گفت‌وگوی تمدن‌ها.
- نصر، حسین (۱۳۸۴)، دین و نظام طبیعت، ترجمه محمدحسن غفوری، تهران: حکمت.
- نصر، حسین (۱۳۸۴)، علم و تمدن در اسلام، ترجمه احمد آرام، تهران: علمی و فرهنگی.
- نصر، حسین (۱۳۹۳)، در جست‌وجوی امر قدسی، گفت‌وگوی رامین جهانگللو با حسین نصر، ترجمه مصطفی شهرآیینی، تهران: نشر نی.